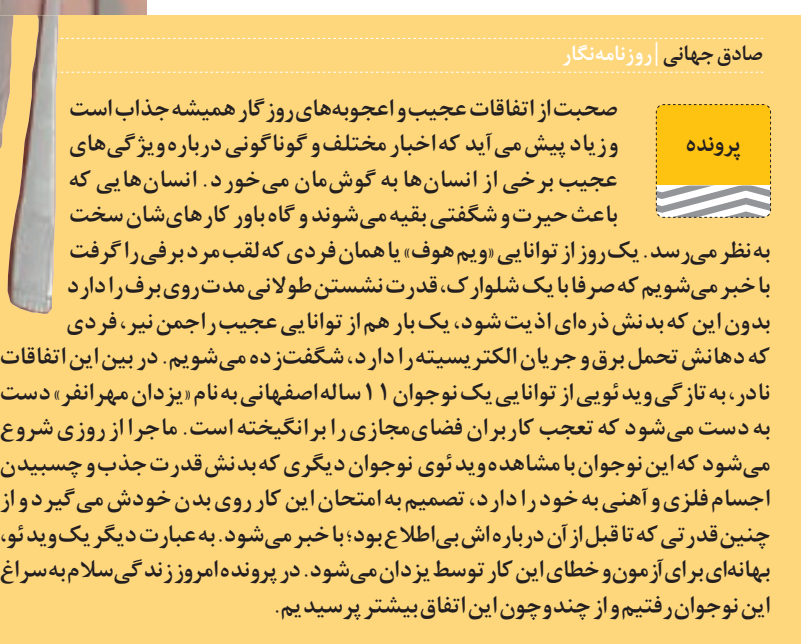


باورم نمی‌شود که آهن‌ربا شدم!

گفت‌وگو با نوجوان ۱۱ ساله اصفهانی که ویدئوی چسبیدن اجسام فلزی به بدنش در فضای مجازی دست‌به‌دست می‌شود



صادق جهانی | روزنامه‌نگار



صحبت از اتفاقات عجیب و اعجوبه‌های روزگار همیشه جذاب است و زیاد پیش می‌آید که اخبار مختلف و گوناگونی درباره‌ویژگی‌های عجیب برخی از انسان‌ها به گوش مان می‌خورد. انسان‌هایی که باعث حیرت و شگفتی بقیه می‌شوند و گاه باور کارهای‌شان سخت به نظر می‌رسد. یک‌روز از توانایی «ویم هوف» یا همان فردی که لقب مرد برقی را گرفت با خبر می‌شویم که صر فا با یک شلوار ک، قدرت نشستن طولانی مدت روی برف را دارد بدون این که بدنش ذره‌ای اذیت شود، یک بار هم از توانایی عجیب راجمن نیر، فردی که دهانش تحمل برق و جریان الکتریسیته را دارد، شگفت زده می‌شویم. در بین این اتفاقات نادر، به تازگی ویدئویی از توانایی یک نوجوان ۱۱ ساله اصفهانی به نام «یزدان مهر انفر» دست به دست می‌شود که تعجب کاربران فضای مجازی را برانگیخته است. ما جزا از روزی شروع می‌شود که این نوجوان با مشاهده ویدئوی نوجوان دیگری که بدنش قدرت جذب و چسبیدن اجسام فلزی و آهنی به خود را دارد، تصمیم به امتحان این کار روی بدن خودش می‌گیرد و از چنین قدرتی که تا قبل از آن درباره‌اش بی‌اطلاع بود؛ با خبر می‌شود. به عبارت دیگر یک ویدئو، بهانه‌ای برای آز مون و خطای این کار توسط یزدان می‌شود. در پرونده امروز زندگی سلام به سراغ این نوجوان رقتیم‌واز چندو چون این اتفاق بیشتر رسید می.

سر کلاس علوم متوجه این توانایی شدم!

یزدان با همان لهجه شیرین و دلچسب اصفهانی، گفت وگویش را شروع و داستان مطلع شدن از ویژگی و خاصیت جسمانی بدنش را این‌طور روایت می‌کند: «من در کلاس چهارم تحصیل می‌کنم. یکی از فصل‌های کتاب علوم تجربی سال چهارم دبستان درباره آهن‌رباهاست. من و بقیه هم‌کلاسی‌هایم با معلم‌مان درباره خاصیت آهن‌رباها صحبت می‌کردیم که معلم خوبم خانم بیژنی همان‌زمان یک ویدئو از یک پسر دیگر برای مان پخش کرد که بدنش خاصیت جذب آهن‌ربا به خود را داشت و انواع اجسام آهنی مانند قاشق به او می‌چسبید. من خیلی تعجب کردم وزمانی که به خانه برگشتم با انگیزه و اشتیاق زیاد این کار را انجام دادم و دیدم که بدن من هم چنین خاصیتی دارد. به مادرم که نشان دادم گفت شاید به خاطر تعریق بدنت باشد. برای اطمینان بیشتر استحمام کردم و دیدم که حتی بیشتر از دفعه قبل می‌چسبد.» او در باره واکنش معلمش که در واقع با پخش یک ویدئو از جذب آهن‌ربا بر بدن انسان، جرقه و کنجکاوی را در ذهن او به وجود آورد و همچنین کارهای دیگری می‌گوید: «زمانی که به معلمم نشان دادم، خیلی تعجب کرد و بعدش هم مرا تشویق کرد و گفت فیلمش را پخش کن تا بقیه هم ببینند و من هم مشتاق‌تر شدم. مادر من فیلم مرا در اینستاگرام گذاشت و خیلی زود در فضای مجازی پربازدید شد.»

تا الان قاشق، چنگال و تلفن همراه را امتحان کردم یزدان درباره اجسامی که تا به حال آن‌ها را به بدنش چسبانده هم می‌گوید: «تا الان که امتحان کرده‌ام، قاشق، چنگال، تلفن همراه و یک تفنگ فلزی ساچمه‌ای به بدنم می‌چسبند. این را هم بگویم که اجسام فلزی فقط به قفسه سینه‌ام می‌چسبند و مثلا به دست و پاهایم نمی‌چسبند.» او در ادامه از حس و حال زمانی می‌گوید که متوجه چنین نیرویی در بدنش شد: «خیلی خوشحال و شگفت‌زده شدم. اول فکر می‌کردم که برای بدنم ضرر دارد و به همین دلیل چند روزی این کار را متوقف کردم و ادامه‌اش ندادم. اما بعد از چند وقت، دوباره تصمیم گرفتم این کار را انجام دهم که دیدم تازه بیشتر از قبل هم می‌چسبد. واقعیتش الان دیگر اشتیاقم برای انجام این کار بیشتر شده و خیلی دوست دارم که علت این ماجرا را کشف کنم.»

از این کار حس و حال بدی به من دست نمی‌دهد

«حدود یک ماهی است که متوجه این خاصیت در بدنم شده‌ام»، یزدان با این مقدمه می‌افزاید: «تا قبل از آن روز که درباره‌اش به شما گفتم، چنین چیزی به ذهنم نرسیده بود و با دیدن فیلمی که معلمم نشانم داد، به سراغ این کار رفتم. شاید با خود بگویند خب زمانی که یزدان اقدام به این کار می‌کند، احساس مور مور، قلقلک و... در بدنش ایجاد نمی‌شود که باید بگویم زمان چسباندن وسایل آهنی همان حسی را دارم که الان دارم با شما صحبت می‌کنم و حس و حال خاص و بدی به من دست نمی‌دهد و حالم هم بد نمی‌شود، حتی

این ماجرا ربطی به میزان آهن بدنش ندارد!

مادر «یزدان مهر انفر» از توانایی شگفت‌انگیز پسرش و نظر پزشکان در این باره می‌گوید

هیچ فرقی نمی‌کند و به مواد غذایی هم ربطی ندارد. یزدان هم غذاهای حاوی آهن و هم غذاهای فاقد آهن را مصرف کرد ولی باز هم همان حالت چسبندگی و جذب آهن را داشت، حتی کمتر هم نشد. اوایل برای امتحان بیشتر یک قاشق غذا که می‌خورد، بلافاصله دوباره یک قاشق را هم به بدنش می‌چسباندم که باز هم می‌چسبید. یک پزشک هم از من پرسید که در دوران بچگی به یزدان آهن دادید،

ضربان قلبم هم تندتر نمی‌شود. در مجموع، تغییری در وضعیت سلامتی ام رخ نمی‌دهد.»

برای چسباندن وسایل باید تمرکز زیادی کنم

یزدان در صحبت‌هایش به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن هم تمرکز در حین چسباندن وسایل است، این نوجوان اصفهانی در این باره بیشتر توضیح می‌دهد: « موقع چسباندن وسایل به قفسه سینه‌ام، باید خیلی تمرکز کنم و گرنه وسایل می‌افتند. اما موقعی که ذهن و فکرم را متمرکز می‌کنم، اصلا نمی‌ریزند. تازه این را هم بگویم که صر فا یک جا هم نمی‌ایستم تا این کار را انجام دهم. خیلی راحت می‌توانم راه‌هم بروم. البته اگر نفس بی‌جا بکشم یا تندتر نفس بکشم، این وسایل می‌ریزند. ولی اگر نفسم آرام، خوب و طبیعی باشد، امکان ندارد که بریزند و خیلی راحت روی بدنم باقی می‌مانند. اتفاقا روزهای اول اصلا تمرکز نداشتم، تا این که مادرم گفت شاید مشکل از نفس کشیدنم باشد. زمانی که نفسم را آرام‌تر کردم، دیدم که خیلی راحت می‌چسبند. هم چسبیدنش راحت است و هم جداکردنش از بدن. لازم است بگویم این کار، کار همه افراد نیست بلکه مهم خاصیت و نیروی بدنی افراد است. یعنی اول باید بدن افراد این خاصیت را داشته باشد تا بعدا با تمرکز کردن انجامش دهند و گرنه قطعا با تمرکز به تنهایی، چنین چیزی امکان پذیر نیست.»

پسر عموام فقط ۴ قاشق به بدنش می‌چسبد

باز خورد وواکنش مردم در فضای مجازی سوال بعدی من از یزدان است که می‌گوید: «همه باریم در شبکه‌های اجتماعی استیکر تعجب و شگفت‌زده شدن می‌فرستادن. بعضی از دوستانم گفتند که خوابیده و دراز کشیده‌هم این کار را انجام بده و هر کسی یک نظری می‌داد.» در ادامه از یزدان می‌پرسم آیا در میان اقوامشان هم کسی چنین نیرویی در بدنش دارد که توضیح می‌دهد: «اتفاقا پسر عموام دو سال از من بزرگ‌تر است و این کار را انجام داد. ولی خب چهار قاشق بیشتر به بدنش نچسبید. به‌او گفتم اگر بتوانی بیشتر بچسبانی خیلی خوب است ولی گفت آخرین حدش همین قدر است. تا الان که با شما صحبت می‌کنم، در تلگرام و اینستاگرام خیلی از افراد ویدئوی من را مشاهده کردند اما به‌نظر خودم کافی نیست و دوست دارم افراد بیشتری من را ببینند.»

۲۰ قاشق کوچک به راحتی به بدنم می‌چسبد

«باورم نمی‌شود که آهن‌ربا شدم»، او با این مقدمه می‌افزاید: «اولین چیزی که چسباندم یک قاشق بزرگ بود. بعد پنج عدد که الان ۲۵ تا به راحتی می‌چسبد. البته توجه داشته باشید زمانی که لباس داشته باشم می‌ریزد و خاصیتش مربوط به زمانی است که لباسی تنم نباشد. این خاصیت فقط مربوط به زمانی است که پیراهن نداشته باشم.»



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

چهارشنبه • ۱۳ اسفند ۱۳۹۹

۱۹ رجب ۱۴۴۲ • ۳۰ مارس ۲۰۲۱

شماره ۳۰۶۱۲

۱۸۳۲

روایت دلتنگی و چشم‌انتظاری

گفت‌وگو با مسئول یک خانه سالمندان درباره چالش‌ها و ماجراهای شنیدنی‌اش از

دغدغه‌ها و مسائل کمتر شنیده شده مددجویان

فاطمه قاسمی | روزنامه‌نگار

خانه‌های نگهداری سالمندان جایی برای آرامش پدران و مادران بی‌ادعایی است که به هر علتی خودشان یا اطرافیان‌شان این محیط را برای زندگی انتخاب می‌کنند و تنها دل‌خوشند به دیداری کوتاه با عزیزان‌شان. با همه تلاشی که کادر زحمت‌کش برای نگهداری از این مددجویان سالمند انجام می‌دهند، همچنان آن‌ها خانه خودشان را می‌خواهند و این خواسته را در هر گوشی که بیابند زمزمه می‌کنند. این بی‌میلی برای ماندن در جایی که به‌سختی به آن احساس تعلق پیدا می‌کنند طبیعی است چون سالمندان در فرهنگ ما از منزلت بالایی برخوردارند و احترام‌شان به‌عنوان بزرگ‌ترهای خانواده و جامعه، همواره در آموزه‌های فرهنگی ایرانی و اسلامی مورد تأکید بوده است. در ادامه با گفت‌وگوی خواندنی و قابل تأمل ما با یکی از مدیران سرای سالمندان درباره دغدغه‌ها و نگرانی‌های این عزیزان و همچنین چالش‌های این مراکز در دوران کرونا همراه باشید.

سالمندان حاضر در این جا دوسته‌اند

«علیرضادانی» ۳۰ساله ومجرد،مدیر موفق یک آسایشگاه سالمندان است که‌از همان ابتدای راه‌اندازی این مرکز، دوشادوش مادر پدرش که مدیران این مرکز بوده‌اند، قدم در این راه پرچالش گذاشته است. او درباره افراد حاضر در خانه سالمندان می‌گوید: «سالمندان دوسته‌اند، عده‌ای با خواسته خود به دلیل کهولت سن، بیماری، تنهایی و معلولیت جسمی به این مراکز مراجعه می‌کنند. در مقابل، سالمندانی هستند که طبیعتا تمایلی به زندگی و ماندن در این مراکز ندارند اما به دلیل بیماری، ناتوانی یا کم‌توانی در انجام امور روزمره و پر مشغله بودن اعضای خانواده به اجبار در این مراکز ساکن می‌شوند و خانواده‌شان هفتگی به آن‌ها سر می‌زنند.»

از شهروند فراتر است...

در ادامه، دانایی درباره قشرهایی که در این مراکز ساکن هستند این‌طور توضیح می‌دهد: «ما در این مراکز از سالمندی که شهروند فراتر است یا سرهنگ بازنشسته است داریم تا معلم یا سالمندانی که هیچ فردی را ندارند و با معرفی سازمان بهزیستی عهده‌دار مراقبت‌شان می‌شویم. برای برخی خانه سالمندان، تنها خانه امن و محل آسایش آن‌هاست، مثلا موردی داشتیم که هفته‌ها در زیرزمین خانه‌ای بدون هیچ مراقبت بهداشتی رها و آلودگی دچار عفونت شده بود. حتی مددجویی داشتیم که خودرو داشت و غالبا برای کارهای شخصی خارج از مرکز بود و فقط برای خواب و استراحت به مرکز مراجعه می‌کرد.»

برای دیدن خانواده، دل توی دل‌شان نیست

ذوق و شوق دیدار با خانواده، سالمندان را شاداب می‌کند. آقای دانایی بیشتر توضیح می‌دهد: «وقتی خبر می‌دهیم که قرار است بچه‌ها به دیدن‌شان بیایند از روز قبل برای دیدار با پاره تن‌شان به شدت بی‌قرار می‌شوند. دایم به ما سفارش می‌کنند اگر پسرم یا دخترم آمد مبادا پشت در بماند. مراقب باشید خواب‌نمانم. حتی به‌ما سفارش می‌کنند که مثلا فلان قسمت حیاط را با فلان مدل صندلی برای خانواده‌شان آماده کنیم. به تازگی موردی داشتیم که بچه‌ها خیلی



گرفتار و در شهر دیگر بودند و مدت طولانی بود که به مادرشان سر نزده بودند. مادر خیلی دلتنگ و به شدت عصبانی بود و دایم از بی‌معرفتی بچه‌هایش شکایت و بی‌تابی می‌کرد تا این که بالاخره دخترش به‌مادر سر زد و مادر انگار نه انگار که این همه مدت چه‌ذغایی از دوری‌اش کشیده بود، با دیدن دختر لب‌به‌شکایت باز نکرد. جالب بود که به دخترش دایم سفارش می‌کرد مراقب باشد سرمانخور دیاموقع پایین رفتن از پله‌ها مین‌خورد... دیدن این صحنه‌ها برای همه ما خیلی سخت است.»

کرونا و دلتنگی مددجویان

کرونا همه را تهدید کرد اما پیش از همه سایه آن بر سالمندان به‌واسطه ضعف سیستم ایمنی‌شان و ابتلای آن‌ها به بیماری‌های زمینه‌ای سنگینی می‌کند. آقای دانایی در این باره می‌گوید: «یکی از غم‌انگیزترین مشکلات این عزیزان، اعمال محدودیت رفت‌وآمد خانواده‌شان در این دوران است. با شروع کرونا در خصوص رفت‌وآمدها سخت‌گیر شدیم. بعد از مدتی که تقریبا به شناخت کافی از این بیماری و روش‌های پیشگیری از آن رسیدند به‌ما اجازه ملاقات به‌صورت محدود و با رعایت پروتکل‌ها داده‌شد. به این شکل که خانواده‌ها در فضای باز، با رعایت فاصله و استفاده از ماسک و گاهی حتی گان به ملاقات می‌آمدند. البته مددجویان اصلا راضی به این نوع دیدار نیست، نوه‌ها دوست دارند مادر بزرگ‌و پدر بزرگ‌شان را بغل کنند و پدر و مادر اصرار دارند که سر و صورت بچه‌ها را بوسه بزنند، اشک می‌ریزند و بی‌تابی می‌کنند. با امید و قول و وعده سعی کردیم با این روزهای کرونایی کنار بیایند.»

روایتی شیرین از یک ترخیص موفق

از دواج می‌تواند نسخه شفابخش روزهایی باشد که در تنهایی به دردهای معمول پیری اضافه می‌شود. دانایی روایتی جالب در این باره دارد: «مادر کاری‌مان همواره شاهد از دواج بین سالمندان مرکز بوده‌ایم، به‌خصوص افرادی که دلیل آمدن‌شان به مرکز فقط تنهایی بوده است. آخرین مورد از این ترخیص زیبا از مرکز، مربوط به یک آقای بازنشسته بود که برای اقامت در این مرکز به‌ما مراجعه کرد. به‌روال کاری و معمول از او دلیل آمدن و تصمیمش را پرسیدیم که گفت خانه و امکانات راحتی‌ما مهیاست، حتی توانایی لازم و کافی برای انجام امور شخصی و مراقبت از خودم را هم دارم و تنها مشکل تنهایی است. مدتی در این مرکز اقامت داشت تا این که در یکی از برنامه‌های دید و بازدیدهای مددجویان خانواده‌هایشان که در فضای باز مرکز برقرار بود، یکی از خانم‌های مددجو که سال‌ها همسرش فوت کرده بود و به دلایلی در مرکز زندگی می‌کرد، توجه‌ای آقا را جلب کرد. خلاصه این که بچه‌های آقا از بچه‌های آن خانم، مادرشان را خواستگاری کردند و بی‌هیچ مشکل و حاشیه‌ای این خانم و آقا از تنهایی در آمدند و برای شروع یک زندگی تازه از مرکز ما رفتند. البته هنوز به‌ماسر می‌زنند و ما از زندگی خوش آن‌ها باخبریم. این مورد یکی از شیرین‌ترین خاطره‌های ما و یک ترخیص موفق برای مرکز ما بوده است.»

ضرورت نگهداری از سالمند در خانه خودش

«تعداد خانه‌های سالمندان آن قدر محدود است که مانگران خالی ماندن تخت‌های مان نباشیم بنابراین جنبه اقتصادی این قضیه آن قدر برای مان کم‌رنگ می‌شود که از نظر اخلاقی، اقدامی برای ترغیب و تبلیغ این که سالمند را به هر ترتیبی راضی کنیم در مرکز بماند، نکنیم چون معتقدیم طرف مقابل مان نیک‌شی بلکه انسان است.» دانایی شرایط را این‌گونه شرح می‌دهد: «اطرافیان سالمند برای این که بخواهند خودشان سالمند را از مجموعه خدمات ماهره‌مند کنند باید از چند مرکز مختلف مثل بیمارستان، مرکز فیزیوتراپی، درمانگاه و... کمک بگیرند، درحالی که در مرکز همه این خدمات به‌صورت یک‌جا با تیمی حرفه‌ای و با اخلاق و با امکانات آسایشی در اختیار سالمند است. اما به آن‌ها یادآوری می‌شویم که هیچ‌جا خانه خود سالمند نمی‌شود، حتی اگر قرار باشد سالمند با کمترین امکانات و خدمات در خانه و در کنار عزیزانش باشد. توصیه‌ما به سالمند و اطرافیان‌ش، بودن در خانه است چون در صورت ما با همه تلاشی که می‌کنیم جوابگوی نیاز عاطفی مددجو نیستیم و احساس تعلق سالمند به خانه است.»

